

تفسير أحمد

سُورَةُ الصَّفِّ

پارہ ۲۸

ترجمہ و تفسیر سورہ «سورة الصف»

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

چاپ اول ۲۰۲۰ ©

دیرالین: الحاج محمد شاہ (پیمان) سویدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه و تفسیر سوره الصف

سوره ی صَف در مدینه منوره نازل شده و دارای چهارده آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

سوره صَف یکی از سوره های مدنی است که به احکام می پردازد. این سوره درباره ی «قتال» و جهاد با دشمنان الله، فداکاری در راه خدا، تقویت دین او و بالا بردن دین اسلام و تجارت سودآوری که سعادت دنیا و آخرت را در بر دارد، بحث می کند. اما محوری که سوره پیرامون آن دور می زند عبارت است از: «قتال» و از این رو به سوره ی صف موسوم است.

همچنان این سوره را به این مناسبت «صف» می نامند که آیه (چهارم) آن درباره صف جهاد گران بحث می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرَّصُونَ» (الصف: 4) (خداوند کسانی را که در راه او در یک صف همچون بنیانی استوار و پولادین کارزار می کنند دوست می دارد).

از دیگر نام های این سوره «سورة الحواریین» و «سورة عیسی»؛ است، زیرا در آیات ششم و چهاردهم این سوره از عیسی علیه السلام و یاران او بحث بعمل آورده است. از آیات مشهور این سوره (آیه 13) است که می فرماید: «نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» در این آیه؛ مؤمنان را به پیروزی بشارت می دهد. مفسران مفهوم این پیروزی را فتوحات مختلفی می شمارند که مسلمانان به آن دست یافتند، ابن عباس گفته است: منظور فتح فارس و روم است. (صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی) ولی هستند مفسران که آنرا به فتح مکه تفسیر نموده اند.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

تعداد آیات سوره صَف طوریکه گفتیم چهارده اند. تعداد کلمات آن به دوصد و بیست و یک کلمه (البته به ذکر اقوال اختلافی در این بابت) و تعداد حروف آن به نهصد حرف می رسد، (بادر نظر داشت اقوال علماء در تعداد آن).

ارتباط با سوره قبلی:

چون الله تعالی سوره ممتحنه را به قطع موالات و کفار پایان داد. سوره صف را به ایجاب این مطلب ظاهراً و باطنا شروع نمود و سپس فرمان به جهاد و مبارزه را داد.

محتوا و موضوعات سوره:

سوره صَف در حقیقت بر دو محور اساسی مباحث خویش را آغاز نموده است: یکی برتری دین مقدس اسلام بر سایر ادیان آسمانی و دیگری؛ لزوم جهاد در راه خداوند متعال و حمایت از پیامبران الهی است. اما در يك نظر تفصیلی می توان محتوا آن را در نقاط ذیل خلاصه و جمع بندی نمود:

سوره صّف، بعد از تسبیح و تمجید خدا، به برحذر داشتن مؤمنان از خلاف وعده کردن و عدم وفا به تعهدات می‌پردازد: «سبح لله ما فی السماوات و ما فی الأرض و هو العزیز الحکیم ، یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون؟»

- آنگاه سوره از شجاعت و بی‌باکی مؤمن در جنگ با دشمنان خدا بحث بعمل آورده ؛ زیرا مؤمن به خاطر هدفی شریف و والا می‌جنگد و مشعل نور حق را برمی‌افروزد، و هدفش اعتلای دین الله می‌باشد: «إن الله يحب الذین یقاتلون فی سبيله صفا كأنهم بنیان مرصوص». (آیه 4 سوره صّف)

- و بعد از آن موضع‌گیری یهود را در مقابل دعوت حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السّلام مورد بحث و بررسی قرار داده و اذیت و آزاری را یادآور شده است که این دو بزرگوار در راه خدا متحمل شدند، و بدین وسیله پیامبر صلی الله علیه و سلم را در قبال آزار و اذیت کفار مکه، تسلی و دل‌داری داده است: «و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی. . .» (آیه 3: سوره صّف)

- خداوند متعال در این سوره در مورد روش و سنت خدا در خصوص نصرت و یاری دین، و پیامبران و اولیایش بحث بعمل آورده ، و عزم و تلاش مشرکین را در مورد ستیز با دین خدا به شخصی تشبیه کرده است که می‌خواهد با دهان ناچیز خود نور آفتاب را خاموش کند: « یریدون لیطفؤا نور الله بأفواههم، و الله متم نوره و لو کره الکافرون .» (آیه 8: سوره صّف)

- سوره صّف بصورت کل مؤمنان را به تجارتی سودآور فرا خوانده، و آنان را بر جهاد در راه خدا تشویق و تحریک نموده که نفس و نفیس را در آن مصرف کنند، تا به سعادت عظیم و دائمی و جاودان آخرت و نصرت دنیای زودگذر نایل آیند. قرآن عظیم الشان آنان را با اسلوب ترغیب و تشویق مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب أليم، تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله.» (آیه 10 سوره صّف)

- و سوره با دعوت اهل ایمان به نصرت دین رحمان، خاتمه یافته است. خداوند متعال آنان را فرا خوانده است که مانند حواریون باشند، همان‌هایی که عیسی آنها را به یاری دین خدا فرا خواند و دعوتش را اجابت کردند، و حق و پیامبر را یاری دادند: «یا ایها الذین آمنوا کونوا أنصار الله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من أنصاری إلی الله قال الحواریون نحن أنصار الله...» (آیه: 14 سوره : صّف) (صفوة التفسیر: محمد علی صابونی ، سوره الصّف)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، الله را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱)
در جمله «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» این واقعیت را می رساند که: کسی سزاوار تسبیح و تقدیس است که دارای قدرت بی نهایت و حکمت بی نظیر باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی را می گوئید که عمل نمی کنید؟ (۲)
یعنی اینکه:

ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد و گرنه مستحق سرزنش و توبیخ است.
قرآن عظیم الشأن در سوره والعصر زیانکاران و کسانی را که سود می برند را به ما معرفی می کند و می فرماید: انسان همواره در حال زیانکاری و از دست دادن سرمایه عمر خود است، مگر کسانی که با ایمان و عمل صالح جلوی این خسارت را بگیرند و از فرصت عمر و دنیا برای دنیا و آخرت خود سود و توشه ای بردارند.
واقعیت امر اینست که: ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان اساساً هیچ فایده ندارد و این دو به منزله مغز و پوسته یک دانه هستند که اگر با هم کاشته شوند، سبز خواهد شد، و ثمره را ببار خواهد آورد، و گرنه هیچ محصولی از آن بدست نخواهند آورد. کسانی که بدون عمل فقط به رحمت پروردگار امید بسته اند و کسانی که بدون ایمان فقط از روی تظاهر و ریا عملی انجام می دهند، هر دو زیانکارند.

عمل صالح :

عمل صالح، که در قرآن عظیم الشأن برآن تأکید زیاد بعمل آمده است، و مکرراً همراه با ایمان تذکر یافته است، عملی است که شایسته، بجاء و متناسب با شرایط باشد.
ایمان، درختی است که ثمرش عمل است و عمل، ریشه ای است که از ایمان تغذیه می کند و ایمان بدون عمل، دروغ است و عمل، تبلور ایمان است.
ایمان بدون عمل، ادعایی پوچ است و عمل بدون ایمان، همچون کالبدی بی روح می باشد.
چه بسا عملی نیک، خودبه خود پسندیده باشد ولی این در «صالح» بودن آن کافی نیست.
ایمان حقیقی، با شناخت نیازها، امکانات، وسائل کار، جهت و ارزیابی موقعیت، عمل صالحی را نتیجه می دهد که سودمند و بجاء و با در نظر گرفتن اولویتهای باشد.

پاکسازی عمل:

برای انسان هایی که در حدّ اعلای اخلاص و ایمان نباشند، گاهی اختلاط عمل صالح و عمل فاسد، پیش می آید و پرونده زندگی شان، محتوی هر دو گونه کار خوب و بد است.
همچنان که صالحات، سیئات را از بین می برد، گاهی هم فساد عمل، بر صلاح آن غلبه کرده و آن را «حبط» یعنی آنرا باطل و بی اثر می سازد.
«حبط» در لغت به معنای باطل شدن آمده است. و در اصطلاح: از بین رفتن پاداش عمل

نیک، به دنبال گناهی که در پی آن عمل، صورت گرفته است. که «حبط» در قرآن عظیم الشان نیز به همین معنی مورد استعمال قرار گرفته است: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (زمر، 65). (اگر شرک ورزی حتماً اعمال باطل و تباه خواهد شد و مسلماً از زیانکاران خواهی بود).

خواننده محترم!

اینجاست که باید کنترل شدیدی باید بر اعمال که انجام می دهیم داشته باشیم و نقاط قوت و ضعف آنرا باید دقیقاً شناسایی کرد و از نفوذ شیطان از طریق منافذ غیر صالح جلوگیری به عمل آوریم. اعمالی که آمیخته به ریا و خودخواهی و غرور باشد، زمینه مناسبی برای رخنه شیطان است تا از این طریق، کل عمل را تباه سازد. همچنان که اگر ظرفی آلوده و ناپاک باشد، پاکترین غذا و شربت را هم که در آن بریزی، آلوده اش می کند، قلبی هم که آلودگی شرک، نفاق، ریا، خودپسندی و ... داشته باشد، یا عمل صالح از انسان سر نمی زند و یا اگر هم سرزد، آلوده می گردد.

علت حبط اعمال:

ممکن است انسانی، عمل نیکی را با همه شرایط صحت اش انجام دهد، اما همین انسان نیکوکار، در برابر یکی از اصول دین، لجاجت و عناد ورزد. در این صورت، آن عمل نیک به واسطه این عناد و لجاجت یا انحراف دیگر، از بین می رود و به خاطر آفت زدگی، پوچ و تباه می گردد؛ مانده تخم زراعتی سالم و بی عیب که در زمین مساعد پاشیده می شود و حاصل هم می دهد، ولی قبل از این که مورد استفاده قرار گیرد دچار آفت می گردد، بطور مثال ملخ یا صاعقه و بلای دیگری آن را نابود می سازد.

قرآن کریم این آفت زدگی را «حبط» می نامد، نباید اشتباه کرد که آفت زدگی مختص به اعمال کفار نیست، ممکن است که اعمال نیک مسلمانان نیز دچار حبط شود. بطور مثال یک شخص مسلمان غرض کسب رضای الهی به تادیه صدقه به نیازمندان می پردازد و گیریم که صدق اش قبول هم شود؛ ولی بعد آن را با منت گذاشتن یا نوعی آزار روحی نابود و تباه گرداند. طوریکه قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در این باب می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ ثُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ 264» (سوره بقره، آیه 264) (ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت گذاشتن و آزار رسانی برباد نکنید، مانند کسی که مال خود را برای تظاهر و خود نمایی در برابر مردم انفاق می کند در حالیکه به الله و روز آخرت ایمان ندارد، پس مثال آن شخص منافق) مانند سنگ صافی است که بر بالای آن خاک (نشسته) است، پس باران شدید بر آن بارید، پس آن سنگ را سخت و صاف بر جایش گذاشت، مردمان ریاکار نیز از آنچه بدست آورده اند (آنچه را انفاق کرده اند) هیچ سودی (ثوابی) نمی برند، و الله قوم کافر را هدایت نمی کند).

تداوم عمل:

مهم تر از خود عمل، تداوم بخشیدن به آن است؛ چرا که شروع یک کار، اگر چه جرأت و شهامت و اراده می خواهد، ولی ادامه و استمرار آن، از آنجا که با موانع و سختی ها و کارشکنی ها و یأس آفرینی ها و وسوسه های شیطانی همراه است، اهمیت بیشتری دارد.

هر عمل، در صورتی نتیجه مطلوب را خواهد داشت که استمرار یابد. کاری که انسان گاهی انجام دهد و گاهی ترک کند، ضعف و سستی آور است ولی عمل صالح مستمر و پیگیر، نشاط آور است.

«عمل صالح» انجام دادن، اگر مهم است، ادامه آن از اهمیت بیشتری برخوردار است.

شان نزول آیه 2-1:

1079- ترمذی و حاکم به قسم صحیح از عبدالله بن سلام روایت کرده اند: چند نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم یک جا نشسته باهم مشغول گفتگو بودیم، گفتیم: کاش می دانستیم کدام عمل نزد الله تعالی محبوبتر است تا آن را انجام می دادیم. پس خدای پاک آیه «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» را نازل کرد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم این کلام عزیز را تا به آخر برای ما قرائت کرد. (صحیح است، احمد 5 / 452، ترمذی 3309، حاکم 2 / 487 و 229، درامی 2 / 200 از عبدالله بن سلام از چند طریق روایت کرده اند، حاکم و ذهبی این را به شرط بخاری و مسلم صحیح می دانند. حافظ در «فتح الباری» 8 / 641 می گوید: این صحیحترین حدیث مسلسل است. «جامع احکام القرآن» 5922 و «زاد المسیر» 1414 به تخریج محقق.)

1080- ک: ابن جریر از ابن عباس (رض) به همین معنی روایت کرده است. (طبری 34043 از عطیة عوفی روایت کرده و عطیه ضعیف است.)

1081- ک: و از ابوصالح روایت کرده است: عده ای گفتند: کاش می دانستیم کدام عمل برتر و نزد پروردگار محبوبتر است.

پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ ...» (آیه 10 سوره صف) نازل شد. جهاد دخل آن ها نبود. پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» نازل شد. (طبری 34044 از وی به قسم مرسل روایت کرده است و این به حدیث پیش شاهد است، نام ابوصالح باذان است که باذام یاد می شود و مولای ام هانی است.)

1082- ک: ابن ابوحاتم از طریق علی از ابن عباس به همین معنی روایت کرده. (طبری 34042. در این اسناد بین علی بن ابوظلحه و ابن عباس ارسال است.)

1083- ک: از طریق عکرمه از ابن عباس و ابن جریر از ضحاک روایت کرده: شخصی کارهای را که هنگام جهاد هرگز نکرده بود ادعا می کرد که انجام داده است از قبیل کشتن، شمشیر کشیدن و نیزه زدن. در باره او «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» نازل شد. (اثر از ضحاک و طبری 34048 روایت کرده است.)

1084- ک: ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: این کلام الله در مورد آن هایی که در روز احد از اطراف رسول الله صلی الله علیه وسلم پراکنده شده بودند نازل شد.

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾

نزد الله سخت ناپسند است که چیزی را بگوئید که آنرا انجام نمی دهید. (۳) «مَقْتًا» «خشم».

مشابه همین توبیخ در (آیه 44 سوره بقره) نیز آمده است؛ طوریکه می فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (چگونه شما مردم را به نیکوکاری دستور می دهید و خود را فراموش می کنید) کسانی که دیگران را امر به معروف می کند، در

قدم اول باید خود شان عامل معروف باشند.

عمل نکردن به چیزی که می گوید و بدان عمل نمی کنید، در برخی از اوقات بخاطر ناتوانی انسان می باشد، ولی گاهی هم همین عمل نکردن، از روی بی اعتنایی می باشد که این بی توجهی وبی اعتنایی انسان، مورد توبیخ و سرزنش شدید، دین مقدس اسلام قرار گرفته است.

عالم بی عمل، به درخت بی ثمر می ماند ، ویا هم ابر بی باران، یا نهر بی آب، ویا هم تشبه زیبا که در آیه (5 سوره جمعه) آمده است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ...» (داستان کسانی که مکلف به تورات شدند باز (چنانکه باید) رعایتش نکردند، مانند الاغی هستند که کتاب هایی حمل می کنند).
با تمام صراحت باید گفت که: صرف تلاوت کتاب آسمانی برای نجات انسان از عذاب و ایصال ثواب کافی نمی باشد، تعقل و تدبیر و بخصوص عمل به آن معیار اساسی و نهایت ضروری و حتمی می باشد.

«كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» گفتار بدون عمل، یعنی چیزی را که می گوید و بدان عمل نمی کنید بی نهایت خطرناک تر است. و همیشه این اصل را به یاد داشته باشید که: ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد وگرنه مستحق سرزنش و توبیخ می شوید. برخی از مفسران می فرمایند که این آیه مبارکه در باره آن گروهی نازل شد که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدند و یکی از آنان می گفت:
در صحنه پیکار با شمشیرم به جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم ... در حالی که این سخنی گزاف بود. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی - سوره الصف)

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴿٤﴾

الله کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند. (۴)
«بُنْيَانٌ» به معنای تعمیر و یا بنای است.

«مَرْصُوصٌ»، از «رصاص» به معنای سُرَب است و «بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» یعنی تعمیر و یا بنای که به محکمترین شکل که، گویی از سرب و یا آهن ساخته شده است. یعنی مجاهدین فی سبیل الله در صف واحد مانند دیوال های سربی و اهنی در خط وصف واحد به مبارزه و به رزم خویش ادامه می هد.

شان نزول:

مفسران در بیان شأن نزول این آیه کریمه نقل فرموده اند که مؤمنان گفتند: ای کاش خداوند متعال محبوبترین اعمال نزد خود را به ما خبر می داد تا بدان عمل می کردیم، هر چند جان ها و اموال ما بر سر آن می رفت. پس پروردگار با عظمت در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوبترین عمل بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی - سوره الصف).

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾

بیاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت ای قوم من! چرا مرا آزار می‌دهید با اینکه می‌دانید من فرستاده الله به سوی شما هستم؟ هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف ساخت، و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند. (۵)
«زاغ» از «زیغ» به معنای انحراف از مسیر حق است. روح انسان به راه مستقیم تمایل دارد و این انسان است که آن را منحرف می‌کند.

خواننده محترم!

در آیات قبلی، انتقاد از گفتار بدون عمل بود، در این آیه انتقاد از عمل بر خلاف علم است که چرا با این‌که می‌دانند او پیامبر خداست، او را اذیت و آزار می‌دهند. الله تعالی اجر ثواب و گناه را بر اساس عدل و حکمت خود و عملکرد انسان قرار می‌دهد. او از طریق عقل و فطرت و فرستادن پیامبران مردم را هدایت می‌کند، هر کس هدایت را پذیرفت، بر هدایتش می‌افزاید: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» «سوره محمد 17» و هر کس با علم و اراده، راه انحراف را انتخاب کند، الله تعالی او را رها می‌کند.
«زاعُوا أَزَاغَ اللَّهُ».

باید خدمت خوانندگان بعرض رسانید که: انحراف در گفتار و رفتار، مقدمه انحراف قلب و روح و شخصیت و هویت و حتی فرهنگ و فکر انسان است.
بزرگترین عامل و یا اصلی ترین عامل انحراف انسان را میتوان چهل دانست که سبب فراموش کردن و نا دیده گرفتن الله سبحان و تعالی میشود. که این عامل زمینه را برای دو انحراف دیگر مساعد می سازد. اول جدا شدن انسان از فطرت انسانی. دوم جدا شدن انسان از تعلیمات و حیانی است.

اگر به جوهر و ماهیت حقیقی و واقعی انسان نظر به اندازیم در خواهیم یافت که: انسان موجودی است دو بعدی و دو جنبه ای که یک بعد آن مادی و یک بعد آن معنوی است. بناءً انسان، از یک طرف اگر رو به سوی خاک دارد و می تواند از حیوان پست تر شود و به درکات اسفل السافلین سقوط کند و از سوی دیگر، اگر رو به سوی افلاک کند، میتواند خود را به اوج اعلائی انسانیت برسد.

اگر انسان واقعاً خواستار رسیدن به اوج قلعه شامخ شرف و عزت باشد، طوریکه شایستگی آنرا هم دارد می باشد، باید علل و عواملی که باعث ممانعت اش از راه وصول به حق و حقیقت می شود، باید آنرا دک و مبارزه جدی را، برای محوی آن آغاز نماید تا از مقام والا و از جمله احسن الخالقین بحساب آید.

و اما علل و عواملی که مانع رسیدن انسان به این مقام که مستحق آن است، می باشد و انسان را از راه حق باز می دارد، گاهی مربوط به خود اوست و گاهی هم مربوط به اجتماع و محیط و ماحول آن می شود.

برخی از مهم ترین عوامل انحراف انسان از راه حق که مربوط به خود انسان می گردد در قدم اول: پیروی از هوای نفس (نفس اماره)، دلبستگی و حبّ به دنیا، پیروی از وسوسه شیطانی (خواه شیطان جنی باشد یا انسی)، جهل، غفلت، پندارگرایی گمان باطل (به بیان دیگر تکیه بر ظن و گمان به جای علم و یقین) می باشند که همه اینها باعث می شود که قلب انسان را خراب و گرد الود و غبار الود ساخته، و در نهایت چشم و قلب انسان

را نابینا و مریض سازد و در نتیجه ترازوی سنجش عقلش، توازن خود را از دست دهد و در نهایت حق و حقیقت را سر چپه یعنی معکوس برایش نشان می دهد. بر انسان است تا در قدم اول علل و ریشه منحرف شدن خود را از مسیر حق بشناسد تا بتواند آنها را «دفعاً» یا «رفعاً» طرد کند چون روح انسان در عین حال که ملهم به فجور است گرایش به تقوا هم دارد و با شناخت علل انحراف خود از راه حق و درمان و رهایی از آنها، آن فضایل فطری شکوفا می گردد. الهی رب العزت، ما را از آن مستفید گردانی. و توانمندی اعطا فرمایی که به راه راست و مستقیم زندگی خویش را سرو سامان بخشیم. راهیکه سبب صلاح و فلاح دارین گردد. الهی تو آن کن که انجام کار، تو خشنود بادشی و ما رستگار.

اولین درخواست بعد از نجات غرق شدن در بحر:

بعد از آنکه الله تعالی قوم بنی اسرائیل را (از چنگال فرعون) نجات داد و هلاکت فرعون را به آنان بطور واضح نشان داد، انتظار طوری می رفت که بر ایمان و اخلاص و توکل خود بر الله تعالی را بیفزایند ولی موسی علیه السلام را با درخواست عجیبی غافلگیر کردند و از او خواستند که معبودی را برای آنان قرار دهد همانطور که مشرکان معبودانی داشتند. خداوند متعال می فرماید: «وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَمُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ». (سوره الأعراف: 138). «بنی اسرائیل را از بحر گذرانیدم، پس (در مسیر خود) به قومی رسیدند که بتهایی داشتند و مشغول پرستش آن ها بودند. گفتند: ای موسی! برای ما معبودی قرار بده همانگونه که آنان معبودهایی دارند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. اینها کارشان هلاک و نابودی است و آنچه انجام می دهند باطل و نادرست است». انتظار می رفت که بنی اسرائیل بعد از آنکه خداوند این نشانه های بزرگ و به هلاکت رسیدن فرعون و پیروان کافرش را به آنان نشان داد، کار مشرکان و پرستش بت هایشان را تقبیح می کردند. ولی نه تنها این کار را انجام ندادند بلکه (بیشرمانه) از موسی علیه السلام درخواست کردند که بتی را برای آنان قرار دهد تا آن را پرستش کنند همانطور که آن مشرکان بتانی داشتند و آن ها را می پرستیدند.

حضرت موسی (علیه السلام) و دریافت تورات:

قرآن عظیم الشان در باره چگونگی حصول تورات توسط حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ ۚ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (سوره الأعراف: 142). «ما با موسی علیه السلام سی شب وعده گذاشتیم (که به مناجات و عبادت بپردازد) و با ده شب (دیگر) آن را کامل گردانیدیم و بدینوسیله مدت (راز و نیاز با) پروردگارش چهل شب تمام شد. و موسی به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگری کن و از راه و روش تباهاکاران پیروی مکن». حضرت ابن عباس (رض) گفته است: موسی علیه السلام به قوم خود گفت: پروردگارم سی شب را با من وعده گذاشته است تا او را ملاقات کنم و در این مدت هارون را در میان شما جانشین خود قرار می دهم. وقتی که موسی علیه السلام به ملاقات

پروردگارش رفت، خداوند ده شب دیگر را اضافه کرد و فتنه‌ی بنی‌اسرائیل در این ده شبی که خداوند اضافه کرده بود صورت گرفت، چون بعد از گذشت سی شب، سامری آنان را با گوساله پرستی گمراه کرد.

گوساله پرستی یهودان:

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم: بعد از اینکه موسی علیه السلام در موعد مقرر به کوه طور رفت تا با پروردگار خویش به مناجات بپردازد، سامری توانست که بنی‌اسرائیل را گمراه و آنان را به گوساله پرستی دعوت و وادار کند. ولی پس از آنکه موسی از میعادگاه بازگشت و تورات را از پروردگارش دریافت کرد و کلام خدا را شنید، بنی اسرائیل فهمیدند که سامری آنان را گمراه ساخته است. خداوند متعال فرموده است: «وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلَيْهِمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يَكْلُمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ۱۴۸ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۱۴۹» (سوره‌ الأعراف: 148-149). «قوم موسی بعد از (رفتن) او (به کوه طور) از زیورهایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود ساختند که پیکر و صدای گاو داشت. مگر نمی‌دیدند که چنین گوساله‌ای نه با آنان سخن می‌گوید و نه آنان را به راهی هدایت می‌کند. گوساله را (به خدایی) گرفتند در حالیکه ستمکار بودند. هنگامی که پشیمان و سرگردان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود».

با وجود اینکه تنها سامری گوساله را به صدا درآورد و به خدایی گرفت ولی این فعل به تمام بنی‌اسرائیل نسبت داده شده است، چون سامری یکی از آنان بوده و آنان هم به کار او رضایت داده‌اند.

«وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ» یعنی بعد از بازگشت موسی عليه السلام پشیمان شدند و از کار خود شگفت‌زده گردیدند.

و اینکه بنی‌اسرائیل در پایان گفتند: «اگر پروردگار ما به ما رحم نکند، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود» این گفته‌ی آنان دلالت می‌کند بر اینکه آنان به گناه خود اعتراف کرده و به رحمت و مغفرت خدا امیدوار بوده اند. (تفسیر زمخشری: جلد 2، صفحه 159-160. فتح البیان: جلد 5، صفحه 20-22).

تورات:

تورات دارای چهار بخش «سفر پیدایش» آفرینش جهان «سفر خروج» که زندگی موسی را در بر می‌گیرد «سفر لاویان» که اصولاً یک کتاب شریعت در دین موسی به شمار می‌رود و «سفر اعداد» است که به آمار خاندان‌های قبائل بنی اسرائیل در بیابان می‌پردازد.

کتاب موسی که گاهی اسفار پنجگانه نامیده می‌شود، مقدس‌ترین کتاب یهودیان است و فرقه‌ی سامریان که انشعابی داخل یهودیت هستند و هنوز بقایای آن در برخی از روستاهای فلسطین مشاهده می‌شود، وحی را به تورات موسی اختصاص می‌دهند و در غیر آن نمی‌پذیرند. مسیحیان از تورات بسیار تجلیل می‌کنند و آن را بخش نخست کتاب مقدس خود می‌دانند.

در قدیم مردم معتقد بودند که موسی تورات را نوشته است، اما مطالعات جدید کتاب مقدس نشان می دهد که پاسخ به این مسأله اصل و منشأ اسفار تورات از آنچه در ابتدا تصور می شود، دشوار تر است. تورات در طول نسلها پدید آمده است: در ابتدا روایت هایی وجود داشت که قوم یهود آنها را به طور شفاهی به یکدیگر منتقل می کردند، سپس روایات مذکور در چند مجموعه نوشته شد که برخی از آنها در باب تاریخ و برخی در باب احکام بود. سرانجام در قرن پنجم قبل از میلاد این مجموعه ها در یک کتاب گرد آمد. کسانی که در این کار طولانی و پیچیده شرکت کردند، بسیار بودند و نام اکثریت قاطع آنها را تاریخ فراموش کرده است. به عقیده ی یهودیان و مسیحیان، الهام الهی در همه ی مراحل تألیف تورات، همراه و پشتیبان بوده است.

خواننده محترم!

درباره اوصاف تورات قرآن عظیم الشان در (آیات 144 و 145 سورة الاعراف) می فرماید: « قَالَ يُمُوسَىٰ اِنِّیْ اَصْطَفٰیكَ عَلٰی النَّاسِ بِرِسَالَتِیْ وَبِكَلَمِیْ فَخُذْ مَا ءَاتٰیكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِیْنَ ۝ ۱۴۴ وَكَتَبْنَا لَهُ فِی الْاَوْحٰی مِنْ كُلِّ شَیْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِیْلًا لِّكُلِّ شَیْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَاْمُرْ قَوْمَكَ يٰۤاٰخُذُوْا بِاَحْسَنِهَا سٰوْرِیْكُمْ دَارَ الْفٰسِقِیْنَ ۝ ۱۴۵ ». الله گفت: ای موسی! تو را با رسالت های خویش و سخن گفتنم (با تو) بر مردم برگزیدم. پس برگیر آنچه به تو داده ام و از شکرگزاران باش. و برای او در الواح از هر چیز نوشتیم تا پند و اندرز و روشنگر (احکامی) باشد (که نیاز به تفصیل دارند). پس الواح را با قوت و توان برگیر و به قوم خود فرمان بده که نیکوترین آن ها را برگیرند، بزودی سرزمین گنهکاران را به شما نشان خواهیم داد».

منظور از «الواح» همان توراتی است که خداوند بر موسی علیع السلام نازل کرده و هر چه را که بنی اسرائیل در امور دین و دنیای خود به آن نیاز داشتند برای آنان در آن نوشته است. سدی و مجاهد گفته اند: منظور از الواح توراتی است که تمام مأمورات و منهیات (کارهای ناروا اموری که در شرع از آن منع شده و ناشایسته است.) بنی اسرائیل در آن نوشته شده است.

«وَأْمُرْ قَوْمَكَ يٰۤاٰخُذُوْا بِاَحْسَنِهَا» یعنی به قوم خود فرمان بده که نیکوترین چیزی که در الواح است مانند عفو و بخشش و شکیبایی برگیرند و آن را بر قصاص گرفتن ترجیح دهند. در اینجا همچنین می توان گفت که «أَحْسَن» اسم تفضیلی است که به معنی واقعی خود بکار نرفته است بلکه به معنی کمال نکوئی است. یعنی قوم خود را فرمان بده که به اندرزها و احکامی که در این الواح آمده و در کمال نیکویی هستند، تمسک جویند. (تفسیر فتح البیان: جلد 5، صفحه 14-16. تفسیر زمخشری: جلد 2، صفحه 158، تفسیر أبی السعود: جلد 2، صفحه 402. تفسیر المنار: جلد 9، صفحه 186.)

« سَأُورِیْكُمْ دَارَ الْفٰسِقِیْنَ » یعنی بزودی خواهید دید که چگونه کسانی که به مخالفت با اوامر الهی برمی خیزند و از اطاعت او سرپیچی می کنند به هلاکت می رسند و نابود می گردند. (تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 246.)

وَإِذْ قَالَ عِیْسٰی ابْنُ مَرْیَمَ یٰۤاٰیُّهَا بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیِّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُوْلٍ یَّآئِیْ مِنْ بَعْدِیْ اِسْمُهُ اَحْمَدُ فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ﴿۶﴾

و) (بیاد بیاور) وقتی که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! بدرستی که من فرستاده‌ی الله به سوی شما هستم در حالی که توراتی را که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم. (ولی) هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد گفتند این سحری است آشکار! (۶) در این آیه متبرکه تصریح شده است به اینکه حضرت عیسی علیه السلام بعنوان پیامبر بنی اسرائیل مبعوث شده است.

ولی حضرت عیسی علیه السلام آنان را با «یا بنی اسرائیل» مورد خطاب خویش قرار داده است و مانند حضرت موسی علیه السلام کلمه «یا قومی» را بکار نبرده است، چراکه حضرت عیسی علیه السلام فاقد پدر بوده و نسبتی با آنان نداشته است تا آنان را بمثابه قوم خویش بشمارد. (تفسیر زمخشری: جلد 4، صفحه 524. تفسیر قرطبی: جلد 18، صفحه 83. تفسیر ابن عطیه: جلد 4، صفحه 429.)

مفسر مشهور جهان اسلام سید محمود افندی آلوسی (مؤلف تفسیر روح المعانی) در این باره می‌نویسد که: حضرت عیسی علیه السلام در خطاب به آنها تعبیر «یا قومی» را استعمال نه نمود، زیرا از سلسله پدر نسبتی با آنان نداشته است اگرچه مادرش مریم از همه آنان عالی‌نسب‌تر بوده است. (تفسیر آلوسی: جلد 28، صفحه 85. تفسیر فتح البیان: جلد 14، صفحه 101.)

از آنجائیکه حضرت عیسی علیه السلام مصدق تورات بوده و مژده‌ی آمدن پیامبر خاتم به نام احمد را همانطور که در تورات ذکر شده داده است و رسالت وی مخالفتی با تورات نداشته و این خود بیانگر آن بوده که دین او مؤید تمام پیامبران گذشته و آینده بوده است، یهودیان باید به پیغمبری وی ایمان می‌آوردند ولی با وجود اینکه در گهواره به سخن آمد و با معجزات مختلف مورد تأیید خداوند قرار گرفت، به آن هم به او ایمان نیاوردند بلکه او را تکذیب کردند و تلاش نمودند که حتی وی را به قتل هم برسانند. (تفسیر آلوسی، جلد 28، صفحه 85. تفسیر فتح البیان: جلد 4، صفحه 101.)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْمُوا اسْمَهُ أَحْمَدُ»

قبل از همه قابل یادآوری است؛ آن کتاب تورات و انجیلی که الله تعالی بر موسی و عیسی علیهم السلام نازل فرمودند، الان در دست بشریت اصلاً موجود نمی‌باشد. البته منظور کتاب انجیل و تورات کامل است. زیرا پیروان بخصوص رهبران مذهبی شان کتاب پیامبران خویش را بخاطر حفظ منافع و مصالح خویش تغییر و تحریف نمودند. قرآن عظیم در (ایه 13 سوره مائده) می‌فرماید: «فَبِمَا نَقُضُهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (پس (یهود را) به خاطر پیمان شکنی‌شان لعنت کردیم و (از رحمت خود دور ساختیم) دل‌هایشان را سخت گردانیدیم. سخنان الله را از محل آن تغییر می‌دادند، و بخشی از آنچه را که به آن پند داده شده بودند فراموش کردند، و همیشه تو بر خیانت (تازه) از ایشان آگاه می‌شوی، مگر اندکی از آنها (که خیانت نمی‌کنند). پس از آنها در گذر و (از لغزشهای شان) روی بگردان، یقیناً الله نیکوکاران را دوست دارد.)

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر خود می‌نویسد: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (آیه

46 سوره نساء) سخنان الله را تحریف و تبدیل می کنند. پس معنی و مفهومی را که خدا و پیامبرش از سخنی در نظر دارند دگرگون کرده، و معنی دیگری برای آن دست و پا می کنند.» و نیز می فرماید: «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (سوره بقره 75) (یعنی: آیا انتظار دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و خودشان هم می دانستند. نکته قابل توجه ودقت اینست که ؛ انجیلها و تورات کنونی که در دست پیروان شان قرار دارد ، هیچکدام این کتب ، بر زبان اصلی خود که همان زبان پیامبرانشان بود باقی نمانده اند.

لذا نتیجه می گیریم که یافتن نام پیامبر صلی الله علیه وسلم در کتب آنها که با پیامبر صلی الله علیه وسلم دشمنی آشکار داشتند و دارند(به همان اسم) وجود ندارد. از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنهما) ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم بپاگاهان! فرمود: «آری والله! پیامبر صلی الله علیه وسلم در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده اند، از جمله این که در تورات آمده است: ای پیامبر آخر الزمان! بی گمان ما تو را شاهد، مژده دهنده، بیم دهنده و پناهگاهی برای امی ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده ایم، تو نه درشتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی بلکه عفو می کنی و درمی گذاری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمی کند تا آن گاه که به وسیله تو ملت کج و منحرف را راست گرداند، به این که بگویند: لا اله الا الله و به وسیله تو چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دلهای غلف شده را باز می گرداند». «پیامبری که آنان را به معروف امر می کند»

معروف: تمام مکارم اخلاقی است که در قلب ها پسندیده است، نه زشت و ناپسند «و آنان را از منکر نهی می کند»

منکر: یعنی آنچه که قلب آن را زشت و ناپسند می شناسد؛ چون بدی ها و خشونت های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت و نامیمون».

خواننده محترم !

طوری که در آیه مبارکه فوق مطالعه نمودیم : حضرت عیسی علیه السلام مژده ای آمدن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را با نام « أَحْمَدُ » داده است «يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» و طوری که قرآن عظیم الشأن می فرماید که « احمد » یکی از نام های پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

«أحمد» بدین معنی است: کسی که به سبب وجود خصلت های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرار می گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پرورد گارش.

امام مالک و امام بخاری و امام مسلم و غیر آنان از جابر بن مطعم روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: « إِنَّ لِي أَسْمَاءً أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا أَحْمَدُ وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُخْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يُمَحِّي بِيَ الْكُفْرَ وَأَنَا الْعَاقِبُ »

«من نام‌های مختلفی دارم از جمله: محمد، احمد، حاشر یعنی کسی که دیگران بعد از او زنده می‌شوند، ماحی یعنی کسی که خداوند به وسیله‌ی او کفر را نابود می‌کند، و عاقب یعنی کسی که پیامبری بعد از او نخواهد آمد». (تفسیر آلوسی: جلد 28، صفحه 86. تفسیر فتح البیان: جلد 14، صفحه 101.)

در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقی است که خدای من او را می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم می‌دهد». فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می‌کند و به احمد و محمد دو نام پیامبر ما صلی الله علیه وسلم اشاره دارد.

قابل تذکر است که در کتب تورات و انجیل تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است. «پس چون با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است» یعنی: چون عیسی، یا محمد صلی الله علیه وسلم با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده، جادویی واضح و آشکار است». ولی با تاسف از آن انکار واضح و آشکار صورت گرفته است. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی - سورة الصف)

شریعت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (سورة المائدة: 46) (و از پی آنان (پیغمبران پیشین) عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق کننده آنچه پیش از او بود (تورات)، و به عیسی انجیل را دادیم که در آن نور و هدایت بود، در حالیکه تصدیق کننده آنچه پیش از آن بود که تورات است، و هدایت و پند برای پرهیزگاران است).

حضرت عیسی علیه السلام از پیامبران بنی اسرائیل است و شریعت او تورات بود. مسیحیان در انجیل‌های خود از حضرت عیسی علیه السلام نقل می‌کنند که وی نیامده بود که شریعت تورات را نقض کند، بلکه آمده بود که آن را کامل کند و به خواست الله تعالی احکام و آداب و اندرزهایی روحی را بر آن بیفزاید. (تفسیر المنار: جلد 6، صفحه 401).

انجیل :

انجیل کتاب بزرگی است که الله تعالی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل کرد تا کامل کننده تورات و تأیید کننده آن باشد. در بیشتر مسائل با آن مشترك است و همچون تورات انسان را به راه مستقیم هدایت کرده و راه حق را از باطل جدا می‌کند. انسان را از بندگی غیر الله، به بندگی الله دعوت می‌نماید.

قابل تذکر است که؛ تورات در زمان حیات حضرت عیسی علیه السلام مکتوب نشده و تنها به صورت شفاهی و دهان به دهان نقل گردید. همین امر باعث آن شد، تا برخی سهواً یا عمدأ به دخل و تصرف و حذف و اضافات در آن بپردازند.

تحریف انجیل و تورات نیز در این صورت بسیار طبیعی است، چرا که انسان: اولاً فراموش‌کار است و پس از مدتی هر چند اندک قادر به حفظ دقیق يك مطلب نبوده و

آن موضوع در حافظه ماندگار نخواهد بود.

ثانیاً گذشت زمان و دور شدن از دوران پیامبر وقت، احتمال ضعف ایمان یاران همان پیامبر و معتقدان به آن کتاب وجود دارد، تا با تبعیت از هوای نفس خویش آن چه را مطابق میل آنان نبود، حذف و آنچه را که می‌خواهند بدان اضافه کنند.

ثالثاً اگر این کتابت در زمان همان پیامبر انجام می‌شد، راه بر بدخواهان بسته می‌شد و نمی‌توانستند آن چه را که عمداً می‌خواهند به آن اضافه نموده یا از آن حذف نمایند، به انجام برسانند چرا که سخن پیامبر که خود میان آنان حضور دارد برای همگان حجت بود... اما فوت آن پیامبر، راه را بر اختلاف نظر علما و قد علم کردن دوستان نادان و دشمنان برای حذف و اضافات خواهد گشود.

در نتیجه‌ی این دخل و تصرف، بعد از مرگ عیسی علیه السلام «انجیل»، که به عهد جدید مشهور است با روایت‌های گوناگون از طرف افراد مختلف نوشته شد و در نتیجه انجیل‌های فراوان در بین مسیحیان متداول گردیدند.

پس از چهار قرن کلیسا **چهار انجیل** را از همه معتبرتر دانست که آن‌ها عبارتند از:

اول: انجیل یوحنا: یوحنا از شاگردان محبوب عیسی (ع) بوده است و لیکن اکثر علمای مسیحی متفقند که انجیل یوحنا توسط او نوشته نشده است، بلکه آن را کتابی تزویری می‌پندارند. برای نمونه مطلب فوق در دائرة المعارف انگلیسی که در آن 500 عالم مسیحی مشارکت داشته‌اند، بیان شده است.

دوم: انجیل مرقس: توسط شخصی به نام یوحنا مشهور به مرقس که جزء یاران دوازده گانه محسوب نمی‌شود، نوشته شده است. در اصل یهودی است که مسیحی شده است.

برخی از مسیحیان می‌گویند که «بطرس» رئیس حواریون آن را نوشته و به شاگردش مرقس نسبت داده شده است و برخی دیگر می‌گویند مرقس آن را بعد از مرگ «بطرس» و «بولس» نوشته است. در هر حال بر سر کاتب آن اختلاف نظر وجود دارد.

سوم: انجیل متی (متاوس): که توسط یکی از یاران دوازده‌گانه‌ی عیسی (ع) به نام «متی» نوشته شده است. جمهور علمای مسیحی معتقدند که این انجیل به زبان عبری یا سریانی نوشته شده است و لیکن اصل آن مفقود گشته و تنها ترجمه‌ی آن به زبان یونانی در دست است و مترجم آن نیز مشخص نیست.

چهارم: انجیل لوقا: لوقا از شاگردان عیسی علیه السلام و حتی شاگرد شاگردان او نیز نبوده، بلکه شاگرد «بولس» بوده است. «بولس» نیز شخصی یهودی به اسم «شاول» بوده و از بزرگترین دشمنان مسیحیت به شمار می‌رفته است. ناگهان مدعی می‌شود که عیسی بر او نزول کرده و به او امر کرده است که به تبلیغ مسیحیت بپردازد.

پنجم: اما انجیل‌های دیگری نیز از جمله انجیل برنابا وجود دارند که از اعتبار در بین بخشی از مسیحیان برخوردار هستند، ولی کلیسا آنان را به رسمیت نمی‌شناسد. برنابا یکی از یاران دوازده‌گانه‌ی عیسی علیه السلام بوده است.

پاپ (گلاسیوس اول) در سال 492م مطالعه‌ی برخی از کتب از جمله انجیل «برنابا» را ممنوع اعلام کرد و این انجیل همچون رازی پوشیده ماند. تا این‌که در سال 1709م توسط «کریمر» مستشار روسی نسخه‌ای مکتوب از آن به زبان ایتالیایی، پیدا شد و آن را نزد یکی از شخصیت‌های «آمستردام» نگه داشت. آن شخصیت نیز آن را به «برنس

ایوجین سافوی» در سال 1713م هدیه داد. سپس این نسخه همراه سایر کتاب‌های کتابخانه «برنس» به کتابخانه سلطنتی در وین در سال 1738م منتقل گردید. اولین کسی که پرده از این نسخه برداشت، راهب انگلیسی «فرامینو» بود که چند رساله‌ای را پیدا کرد که در آن‌ها کارهای «بولس» محکوم شده بود و در آن به انجیل برنابا استناد گردیده بود. حس کنجکاوی او را واداشت که به دنبال آن انجیل بگردد تا این‌که هنگامی که به یکی از نزدیکان پاپ (سکتس پنجم) تبدیل گشت، در کتابخانه‌ی پاپ آن را پیدا کرد. آن را مخفی نموده و پنهانی به مطالعه‌ی آن پرداخت تا در نهایت اسلام را قبول کرد.

موضوعات اساسی مندرج در انجیل برنابا :

مطالب اساسی که در انجیل برنابا وجود دارد ، مختصراً بشرح ذیل می باشد :

- عیسی را بنده الله و رسول او می‌داند و الوهیت و فرزند خدا بودن او را منکر می‌شود.
- بیان می‌کند که قربانی مد نظر ابراهیم فرزند او به نام اسماعیل بوده است.
- با صراحت کامل مژده‌ی آمدن محمد صلی الله علیه وسلم را به عنوان پیامبر خدا می‌دهد.

- بیان می‌کند که مسیح(ع) به صلیب کشیده نشده است بلکه به سوی آسمان برده شده است و شخصی دیگر که خائن به مسیحیت بود و همانند مسیح بود به صلیب آویخته شد.
- به بسیاری از اصول اعتقادی که مورد اتفاق تمامی ادیان آسمانی است اشاره دارد.
- محققان درستی نسبت آن به برنابا را و حواری بودن برنابا را تأیید می‌کنند اگر چه کلیسا آن را تأیید نمی‌کند. دلیل عدم تأیید آن نیز مخالفت انجیل برنابا با دسایس «بولس» و امثال او می‌باشد که کلیسا نیز به آن پایبند بوده و هست.

تحریف انجیل‌ها :

در مجموع علما و محققین عام از علمای معروف اسلامی و علمای معروف مسیحی ، آنان از دایره تعصب خارج و از دام تقلید رهایی یافته‌اند انتقادات متعددی بر این انجیل‌ها دارند و معتقدند هیچ کدام از انجیل‌ها همان انجیلی نیست که از طرف خداوند بر عیسی علیه السلام نازل شده است و همچنان‌طوریکه قبلاً بیان کردیم این اناجیل ، چون سال‌ها بعد از عیسی علیه السلام به رشته تحریر درآمدند ، بسیار بعید است که نوشته‌های موجود همان چیزی باشند، که عیسی علیه السلام به عنوان کلام الهی برای‌شان بیان کرده است.

از میان علمای مسلمان، شیخ ابن تیمیه(رض) در کتاب «الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح» و ابن القيم(رض) در کتاب «هدایة الحیاری فی اجوبة اليهود و النصاری»، شیخ رحمة الله الهندی(رض) در کتاب «اظهار الحق»، محمد ابوزهره(رض) در کتاب «محاضرات فی النصرانیة» و از علمای مسیحی که مسلمان شده‌اند، ابراهیم خلیل احمد در کتاب «محاضرات فی مقارنة الادیان» به نقد و بررسی آن پرداخته‌اند و ایرادات و تناقضات فراوانی را در آن یافته‌اند.

بطور نمونه : شیخ رحمة الله الهندی در آخر کتابش «اظهار الحق» بیشتر از صد اختلاف در بین انجیل‌ها بیان کرده است.

از جمله ایراداتی که در مورد این کتاب تیتروار می‌توان بیان کرد، عبارتند از :

أ- انجیل‌ها سال‌ها بعد از فوت عیسی(ع) نوشته شده‌اند.

ب - انجیل‌های فراوانی نوشته شدند که هر کدام با دیدگاه خاص نویسنده و محفوظات و شنیده‌های خود به تدوین آن دست زدند.

متعدد بودن انجیل‌ها خود بیان‌گر این است که نمی‌توان هیچ کدام را همان انجیل ارسال شده از طرف الله تعالی دانست چرا که هر کدام از آن‌ها دارای بخشی از حقایق و بخشی از دست‌کاری‌های خواسته یا ناخواسته‌ی مؤلفانش می‌باشند و تلفیق آن‌ها هم به دلیل این که هر کدام از انجیل طرف‌داران خاصی در بین مسیحیان دارند، امکان‌پذیر نیست. همین امر بود که کلیسا با همه‌ی قدرت‌ش باز نتوانست يك انجیل واحد را معرفی نموده و در نهایت چهار انجیل را به رسمیت شناخت. باز برخی دیگر از انجیل از جمله انجیل «برنابا»، که جزء 4 انجیل معرفی شده نیست، دارای اعتبار خاصی در میان برخی از مسیحیان و محافل تحقیق می‌باشد.

ج - اختلافات و تناقض‌های زیادی میان انجیل‌ها وجود دارد.

د- در انجیل‌های چهارگانه علاوه بر نسبت دادن کارهای ناشایست به پیامبران، بر ذات اقدس خداوند نیز نقص روا داشته‌اند.

ه - عقاید باطلی که با سایر کتب آسمانی و عقل انسان سازگار نیست در آن‌ها یافته می‌شوند.

و- برخی از محتوا و متون آن با حقایق علمی یقینی در تضاد و تعارض قرار دارند. هم چنان‌که قبلاً اشاره کردیم برخی از علما، از جمله «موریس بوکای» در کتابش به تعدادی از آن‌ها اشاره کرده است.

ز- افزون بر موارد فوق، انجیل‌ها، صرف‌نظر از این که تحریف شده‌اند، از هر گونه برنامه و دیدگاه در مورد نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا علمی به دور هستند. (تفسیر نور مرحوم مصطفی خرم‌دل، چاپ سوم 1381 نشر احسان).

مسیحیان نصاری اند:

مؤلف جار الله زمخشری مؤلف تفسیر مشهور «الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقوال فی وجوه التأویل که بنام تفسیر کشاف شهرت دارد» در مورد نصاری می نویسد:

«نصاری» جمع «نصران» است. گفته می‌شود: «رجل نصران» و «امرأه نصرانه». یاء «نصرانی» برای مبالغه است. و مسیحیان بدین علت نصاری نامیده شده‌اند که حضرت عیسی را یاری کرده اند. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 164). شهاب‌الدین محمود بن عبدالله آلوسی (۱۸۵۴-۱۸۰۲) مؤلف تفسیر روح المعانی در مورد نصاری می نویسد: «نصاری» نامی است که برای اصحاب حضرت عیسی علیه السلام گذاشته شده است. و اطلاق این اسم بر آن‌ها بدین خاطر است که حضرت عیسی علیه السلام را یاری کرده‌اند و یا به یاری یکدیگر شتافته اند. (تفسیر آلوسی: جلد 1، صفحه 278).

در «تفسیر فتح البیان» آمده است که: سیبویه گفته است: لفظ «نصاری» جمع، و مفرد آن «نصران» و «نصرانه» است ولی تنها با یاء نسبت بکار می‌رود و گفته می‌شود: «رجل نصرانی» و «امرأة نصرانیة».

جوهری هم گفته است: «نصران» نام قریه است در شام که نصاری به آن نسبت داده می‌شوند. (تفسیر فتح البیان: جلد 1، صفحه 185)

ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی مشهور به ابن عطیه اندلسی (۴۸۱ - ۵۴۱ هجری) مؤلف تفسیر قرآن بنام المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز می‌نویسد:

«نصاری» لفظی است که از مادهی «نصر» گرفته شده است بدلیل اینکه قریه شان «ناصره» یا «نصریا» نامیده می‌شد، و یا بدلیل اینکه همدیگر را یاری می‌کردند و یا به خاطر اینکه حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ». سیبویه گفته است: «نصاری» جمع، و مفرد آن در اصل «نصران» و «نصرانه» است ولی لفظ مفرد بدون یاء نسبت «نصرانی و نصرانیه» بکار نمی‌رود. (تفسیر ابن عطیه: جلد 1، صفحه 326.)

چرا حضرت عیسی به نام مسیح مشهور است؟

زمخشری در تفسیر خود گفته است: «مسیح» یکی از القاب شریفه مانند صدیق و فاروق است که اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 363.)

در تفسیر ابن عطیه آمده است: در مورد ریشه لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای گفته‌اند: مسیح از «ساح یسیح» و به معنی گردش کردن در زمین است. ولی جمهور بر این عقیده‌اند که «مسیح» از «مَسَحَ» به معنی مسح کردن زمین گرفته شده و حرکت کردن بر زمین به منزله مسح کردن آن در نظر گرفته شده است و از این روی حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است.

عده‌ای هم بر این باورند که چون هر مریضی را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، «مسیح» نامیده شده است. بنابراین دو نظریه، «مسیح» بر وزن «فَعِيل» و به معنی «فاعل» است. ابن جبیر گفته است: حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است، چون خداوند او را مبارک آفریده است و عده‌ای هم گفته‌اند: چون با روغن مقدس مالیده شده و یا از گناهان پاک شده است، با توجه به این نظریات، «مسیح» بر وزن «فَعِيل» به معنی «مفعول» است.

ابراهیم نخعی هم «مسیح» را به معنی صدیق و راستگو دانسته است. (تفسیر ابن عطیه: جلد 3، صفحه 119.)

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: حضرت عیسی علیع السلام بعلت گردش زیاد، مسیح نامیده شده است، عده‌ای هم علت این امر را صافی و بدون گودی کف پاهای وی دانسته‌اند، برخی هم بر این باورند که چون حضرت عیسی علیه السلام هر مریض را که مسح و لمس می‌کرد، به اذن خدا شفا می‌یافت، مسیح نامیده شده است. (تفسیر ابن کثیر: جلد 1، صفحه 363.)

در تفسیر آلوسی چنین آمده است: «مسیح» لقب حضرت عیسی علیه السلام و مثل فاروق از القاب شریفه است. اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. بسیاری از پیشینیان هم گفته‌اند: لفظ «مسیح» از «مَسَحَ» گرفته شده ولی در مورد بیان علت اطلاق آن بر حضرت عیسی علیه السلام اختلاف نظر داشته‌اند، عده‌ای گفته‌اند: چون

مبارک آفریده شده است و عده‌ای هم گفته‌اند! چون بر چشم نابینا دست می‌کشید و بینایی خود را باز می‌یافت و هر مریض را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت. (تفسیر آلوسی: جلد 2، صفحه 161.)

صاحب «تفسیر فتح البیان» هم بر این باور است که در مورد ریشه‌ی لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای آن را از «مسح» گرفته‌اند، چون در زمین به گردش می‌پرداخت و در جایی سکنی نمی‌گزید، یا به خاطر اینکه هر بیماری را مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، یا اینکه چون با روغن مخصوص پیامبران مالیده شده و یا چون دارای پاهای صاف و بدون گودی بوده است و بالاخره یا بدین علت بوده که از گناهان، پاک گردیده است. (تفسیر فتح البیان: جلد 2، صفحه 235-236.)

اما کلمه «عیسی» لفظی معرب است که اصل عبری آن «ایشوع» به معنی سیّد و آقا است. (معرب: لفظی است که در اصل عربی نبوده و از زبان دیگری گرفته شده است.) «عیسی» از «عیس» گرفته شده و چون حضرت عیسی علیه السلام دارای رنگ سفید متمایل به سرخی بوده، به این اسم نامگذاری شده است. ولی اصل این است که لفظ «عیسی» را غیر مشتق بگیریم، چون سخن گفتن از اشتقاق و ریشه‌ی آن هیچ فایده‌ای در بر ندارد. (تفسیر آلوسی: جلد 2، صفحه 161.)

اما در مورد علت انتساب حضرت عیسی علیه السلام به مادرش، زمخشری گفته است: فرزندان معمولاً به پدران خود نسبت داده می‌شوند ولی در آیه‌ای که قبلاً بدان اشاره شد، حضرت عیسی علیه السلام به مادرش نسبت داده شده است تا اشاره باشد به این نکته که حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر متولد می‌شود. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 36.)

زمخشری همچنین در مورد معرفی شدن حضرت عیسی بعنوان «مسیح عیسی ابن مریم» گفته است! «عیسی»، اسم، «مسیح» لقب و «ابن مریم» صفت است و مجموع این سه لفظ معرف حضرت عیسی علیه السلام هستند. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 36.)

غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی علیه السلام:

مسیحیان با غلو و افراط در شأن حضرت عیسی علیه السلام، در واقع مرتکب کفر شدند، چون برخی از آنان عیسی علیه السلام را پسر خداوند متعال خواندند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ» (سوره التوبة: 30). «و مسیحیان گفتند: مسیح پسر خدا است». و حتی فرقه مشهور دینی مسیحیت بنام فرقه یعقوب مارادیوس شهرت دارد و پیروان شان در سوریه و شمال عراق مسکن گزین می‌باشند و در کشور مصر و حبشه (اتیوپی) سکونت داشتند که بنام قبطی مشهور شدند، حضرت عیسی علیه السلام را خدای خود (العیاذ بالله) قرار دادند. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» (سوره المائدة: 72). «بی‌گمان کافر شده‌اند کسانی که می‌گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است» (تفسیر قرطبی: جلد 6، صفحه 249، تفسیر شوکانی: جلد 2، صفحه 63.).

برخی از فرقه‌های مسیحی معتقد که حضرت عیسی علیه السلام یکی از سه خدا است. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» (سوره المائدة: 73). «بی‌گمان کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از سه خدا است».

منظور آنان از سه خدا، الله، عیسی و مریم بود. که در این جمله تعداد از روحانیون فرقه مسیحیان یعقوبیه، ملکیان، و نسطوریان شامل می باشد. (تفسیر قرطبی: ج 6، صفحه 249، تفسیر ابن کثیر: ج 2، ص 81، تفسیر شوکانی: جلد 2، صفحه 63.)

سُدی و تعدادی از مفسرین گفته اند: این آیه در مورد کسانی نازل شده که عیسی و مادرش را به همراه خداوند متعال، خدای خود دانسته و بدین ترتیب خداوند متعال را یکی از سه خدا قرار می دادند. در آیه دیگری نیز چنین آمده است: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ» (سوره المائدة: 116). «و (به یاد بیاور) آنگاه را که الله می فرماید: این عیسی پسر مریم! آیا توبه مردم گفته ای که من و مادرم را به جز الله تعالی، خدای خود قرار دهی؟ (عیسی) گفت: تو را منزله می دانم که دارای شریک و انباز باشی!».

ابن کثیر در مورد گفته سُدی گفته است: این سخن در مورد «الله ثالث ثلاثة» از همه اقوال واضح تر است. (تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 81.)
ابن کثیر همچنین در مورد آرا و نظرات مسیحیان در مورد حضرت عیسی (که اگرچه مختلفند ولی همه کفرآمیز هستند) می گوید: مسیحیان به خاطر جهالت و نادانی شان ضوابطی را نمی شناسند و برای کفر و گمراهی آنان حد و مرزی وجود ندارد، عده ای عیسی را خدا و عده ای هم او را شریک خدا می دانند، برخی هم او را پسر خدا می خوانند. در واقع مسیحیان گروه های مختلفی هستند که هر کدام از آنها دارای آرا و نظریات خاص خود هستند و اتفاق نظری با هم ندارند. (تفسیر ابن کثیر: جلد 1، صفحه 591.)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بدهد، و حال آنکه به سوی اسلام دعوت می گردد، و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند. (۷)

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾
آنها می خواهند نور الله را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند! (۸)

حضرت ابن عباس (رض) صحابی جلیل القدر در شأن نزول آیه مبارکه می فرماید: مدت چهل روز بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی نیامد پس کعب بن اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مژده تان باد که خداوند نور محمد را در آنچه که بر وی فرومی فرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن باشید که کارش به سرانجام نمی رسد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم از شنیدن این کلام دشمن دین اندوهگین شد، آن گاه الله تعالی این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلا انقطاع فرود می آمد. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی - سوره الصف).

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾

اوست ذاتی که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. (۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارتي راهنمایی کنم که از عذاب دردناک نجات دهد؟ (۱۰)

مفسران می نویسند : که الله تعالی در این ایه متبرکه که ؛ ایمان و جهاد در راه الله را به «تجارت» تشبیه کرده است؛ چون تجارت عبارت است از مبادله چیزی به چیزی دیگر به امید نفع و کسب سود، و هر کس به الله ایمان بیاورد و با جان و مالش جهاد کند، به امید نایل آمدن به پاداش و نجات از عذاب دردناک، مال و توانایی خود را بذل می کند. از این رو پاداش و نجات از عذاب به تجارت تشبیه شده است، طوریکه الله تعالی در (آیه ۱۱۱ سوره توبه) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ ۱۱۱» (بی گمان الله از مؤمنان جانهایشان و اموالشان را به عوض آنکه بهشت برای آنان باشد خریده است. در راه الله می جنگند، پس می کشند (کفار را) و کشته می شوند، این وعده ای است که در تورات و انجیل و قرآن بر او (الله، مقرر) است، و چه کسی از الله به وعده خود وفا کننده تر است؟! پس (ای کسانی که ایمان آورده اید) به معامله ای که کرده اید خوش باشید و این همان پیروزی بزرگ است.)

« هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ »

مفسران می نویسند : یکی از راه های تجارت با ذات اقدس الهی همانا آشنایی با کلام و احکام الهی است، طوریکه در ایه متبرکه آمده است : « آیا می خواهید شما را به تجارتي سودمند و گرانقدر راهنمایی کنم؟ استفهام برای تشویق است. «تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» تجارتی که شما را از عذابی دردناک نجات بدهد.

باید گفت این تجارت از جمله تجارت معنوی می باشد که حکمت و فلسفه آن برای همه انسانها به آسانی قابل درک و فهم نیست، فقط مؤمنان واقعی به الله به معنا ، مفهوم و حکمت این تجارت پی می برند ، آنده کسانی به آن پی می برند که : «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» که : (به الله توانا و پیامبرش ایمان صادق و بدون شک و شبه داشته باشند.) قابل تذکر است که : تجارت، و معاملات تجاری صرف در امور دنیای و مادی خلاصه نمی گردد ، بلکه از جمله « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ ... » بخوبی معلوم می گردد ، تجارتی که انسان به دنبال آن است ، و در واقعیت دارایی سود ثابت و پایدار هم می باشد همانا تجارتی است که انسان را از قهر و غضب الهی در امان می دارد ، واقعاً هم ؛ پیروی اخلاصمندان از احکام قرآنی و دستاویز پیامبران، الهی است که : انسان را از عذاب الیم نجات داده و فوز و کامیابی عظیمی را نصیب اش می گرداند، طوریکه در ایه مبارکه خوانیم : «تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ... ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾

به الله و رسول او ایمان بیاورید، و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید، این برای شما از هر چیز بهتر است بدانید. (۱۱)

امام فخر رازی، مفسیر وفقیه مشهور گفته است: جهاد سه نوع است:

1- جهاد با نفس؛ یعنی مغلوب کردن نفس و منع آن از لذات و هوس‌ها.

2- جهاد با دشمنان خدا به منظور نصرت دین.

3- جهاد در بین خود و خلق؛ یعنی چشم طمع از آنان ببرد و نسبت به آنان مشفق و مهربان باشد.

« دَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ » اگر دارای فهم و درک هستید ایمان و جهاد در راه الله که من دستور آن را به شما داده‌ام برایتان از تمام آنچه در این حیات هست بهتر است.

(صفوة التفاسیر: محمدعلی صابونی، سوره الصف)

شان نزول آیه: 11

1085- ک: از سعید بن جبیر روایت کرده است: چون آیه: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ » (صف: 10) «ای مؤمنان، آیا شما را بر سودایی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک نجات می‌دهد؟» نازل شد. مسلمانان گفتند: کاش می‌دانستیم این تجارت چیست تا همه اموال و زن و فرزندان خویش را در آن راه بذل می‌کردیم. پس آیه « تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ » نازل شد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلا الدین سیوطی).

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

تا گناهان شمار را بیامرزد، و شما را در بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه‌های پاکیزه در بهشت‌های جاویدان، درآورد؛ این است کامیابی بزرگ. (۱۲)

« يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ » این جواب جمله خبری «تؤمنون بالله و رسوله» می‌باشد؛ چون متضمن معنی امر است. یعنی به الله ایمان بیاورید و در راهش جهاد کنید، وقتی چنان کردید گناهان شما را می‌بخشاید؛ یعنی گناهانتان را مستور می‌دارد و به فضل و کرم خود آنها را محو می‌کند.

« وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » و شما را وارد باغ‌هایی می‌کند که از زیر (درختان) آن نهری‌های بهشتی جاری است،

« وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ » و شما را در قصرهای مرتفع و در باغ‌های جاویدانی، جا می‌دهد. « ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » این پاداش کامیابی بس بزرگی است که بالاتر از آن کامیابی نیست، و سعادت است بزرگ و همیشگی که بالاتر از آن سعادت نیست.

باید یاد آور شد که: انسان فطرتاً به دنبال خیر و سعادت است و پروردگار با عظمت هم وعده رسیدن و دستیابی آنرا به مؤمنان واقعی خویش داده است.

«فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ»

«عدن» در لغت به معنی اقامت و بقاء در یک مکان است، و لذا به «معدن» که جایگاه

بقای مواد خاصی است این کلمه اطلاق می‌شود، بنا بر این مفهوم «عدن» با خلود شباهت دارد. بناً چنین استفاده می‌شود که جنات عدن اقامت همیشگی و ماندگار و نوع از امتیازی است که نه مرگ آن‌ها را از شخص بهشتی می‌گیرد و نه هم او از آن‌ها بیرون آمدنی است. و طوریکه در آیه کریمه آمده است «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ این است فوز عظیم» یعنی: آنچه از آمرزش و وارد کردن آن به این بهشت‌های ماندگار ذکر شد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورای آن رستگاری بیشتری سراغ نمی‌شود و کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

جاودانگی جنت و جنتیان:

قابل تذکر است که جنت: همیشگی است و از بین نمی‌رود و جنتیان نیز در آن جاودانند، نه از جنت کوچ می‌کنند و نه در آن می‌میرند: «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَّاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» (سوره الدخان: 56). آنان هرگز در آن‌جا مرگی جز همان مرگ نخستین که در دنیا چشیده‌اند نخواهند چشید و الله آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است).

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا، خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» (سوره الکهف: 107-108). (بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ‌های بهشت جایگاه پذیرایی از ایشان است. جاودانه در آن می‌مانند و خواستار رفتن به جای دیگری نیستند).

احادیثی وارده در نبود مرگ در بهشت و دوزخ:

در مورد اینکه حیات در جنت برای جنتیان و حیات در دوزخ برای دوزخیان همیشگی است احادیث متعددی روایت گردیده است که برخی از این احادیث در ذیل تذکر می‌یابد: «يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ» (ای جنتیان! همیشه زنده هستید و هرگز نمی‌میرید. ای دوزخیان! برای همیشه زنده هستید و مرگ را نخواهید دید). این احادیث بیان‌گر این واقعیت است که جنت و جنتیان، فناپذیر هستند. در حدیثی از ابوهریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُ» (هرکس وارد بهشت شود خوشحال می‌گردد، آسیب نمی‌بیند، لباس‌هایش کهنه نمی‌شوند و جوانیش از بین نمی‌رود) (صحیح مسلم، کتاب الجنة باب دوام نعيم الجنة، (2181/4)، شماره 2836).

از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم به ندای ربانی و آسمانی توجه فرمایید که جنتیان را پس از داخل شدن به جنت ندا می‌دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصْحُوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيُوا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَسْبُوا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَعْمُوا فَلَا تَبْتَسُوا أَبَدًا، فذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ»» (سوره الأعراف: 43). (منادی ندا می‌دهد: دیگر تندرست می‌مانید و هرگز مریض نمی‌شوید، زنده هستید و هرگز نمی‌میرید، جوان می‌مانید و هرگز پیر نمی‌شوید، بهره‌مند هستید و هرگز بینوا نمی‌شوند. آری این گونه الله متعال می‌فرماید: «ندا داده می‌شوند که: این بهشت شماست که آن‌را به خاطر کارهای (شایسته) که انجام دادید، به ارث می‌برید». (برای تفصیل بحث هذا

مراجعه فرماید به : رساله بهشت و دوزخ نوشته : دکتر عمر سلیمان اشقر : تاریخ نشر (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

وَأُخْرَى تَحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می‌بخشد و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است و به مؤمنان مژده ده! (۱۳)
عطاء می‌گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». «و مؤمنان را مژده بده» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، نصرت دهندگان (دین) الله باشید همانگونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: مددگاران من (در دعوت) به‌سوی الله کیست؟ حواریون گفتند: ما یاوران الله هستیم، و در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان توان دادیم، پس تا اینکه پیروز شدند. (۱۴)

عبدالرزاق و عبد بن حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» (الصف: ۱۴) گفت: «به حمد الله که این نصرت تحقق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و با ایشان در محل عقبه بیعت کردند و سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم را جای داده و یاری کردند تا آنکه الله تعالی دین خویش را پیروز گردانید».

در حدیث شریف به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند، فرمودند: «دوازده تن از میان خود را به‌سوی من بیرون آورید (و انتخاب کنید) تا کفیل و نماینده قوم خویش باشند چنان‌که حواریون کفالت عیسی بن مریم را عهده دار گردیدند». آن‌ها دوازده تن را از میان خود انتخاب کردند، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن نمایندگان برگزیده فرمودند: «شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریون برای عیسی بن مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم. انصار گفتند: بسیار خوب؛ پذیرفتیم».

حواریون حضرت عیسی علیه السلام:

«حواریون» جمع «حواری» است و «حواری» به معنی آرد سفید سبوس گرفته است. نانی که چند بار سبوس آردش گرفته شده باشد را حواری گویند و به مناسبت همین معنا یار برگزیده و خالص در محبت خویش را نیز «حواری» گویند.
برخی از مفسرین می‌نویسند که: «حواریون» جمع «حواری» به معنای تغییر دهنده مسیر است. حواریون، کسانی بودند که مسیر انحرافی مردم را رها و به راه حق پیوستند.

«حواریون» از جمله اشخاص مؤمن و نمونه از حیث اجابت دعوت خدا و پیامبرش تصویر شده اند.

در آیه (52 سوره آل عمران) آمده است: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (چون عیسی دریافت که قوم ایمان نخواهند آورد. گفت: کیست که مرا در راه خدا یاری کند؟ یاران گزیده اش گفتند: ما تو را در این راه یاری دهیم.)

در آیه چهاردهم سوره صف از مسلمانان خواسته شده است همانطور که حواریون در جواب به دعوت حضرت عیسی علیه السلام، خدا را یاری دادند، آنان نیز در جهاد با کافران یاران خدا باشند.

حواریون حضرت عیسی علیه السلام بمتابۀ شاگردان خاص و طرف مستقیم ارشادات و دستورهای آن حضرت بوده‌اند، این حواریون حضرت عیسی علیه السلام را در سفر و حضر همراهی می‌کرده‌اند:

مفسرین می‌نویسند که: حضرت عیسی در مدت سه سال رسالت شاگردانی را به دور خود جمع نمود که بنابر برخی از روایات تعداد آن به 70 نفر می‌رسید، که در این میان دوازده نفر آن جای و مقام خاصی داشتند. اسماء دوازده نفر از این حواریون در انجیل متی و لوقا تذکر یافته است. در طول تاریخ بشریت دیده شده که: انبیاء، مواجۀ و گرفتار کفار لجوج بودند «أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ» بناءً یاران اندک و قلیلی داشتند.

حواریون را حضرت عیسی علیه السلام برای درک رسالت و ابلاغ پیام مهم مسیحیت انتخاب کرده بود. حضرت عیسی شاگردان منتخب خود را رسول (فرستاده) نامید. این دوازده تن مأموریت داشتند که نه تنها در سرزمین یهودان دست به تبلیغ بزنند، بلکه مأموریت و وظیفه داشتند که به سایر سرزمین ها نیز مسافرت تبلیغی نمایند. در منابع اسلامی رسولان را با عنوان حواریان می‌شناسیم. حواری هر شخص کسانی اند که نسبت به او صداقت و خلوص دارند. پس حواریان عیسی شاگردان پاک و خالص او هستند.

با آنکه حواریان از اولین ایمان آورندگان به حضرت عیسی علیه السلام بشمار می‌روند در آواخر عمر رسالت حضرت عیسی علیه السلام، بعد از اینکه انحرافات بزرگی در بین بنی اسرائیل، به وقوع پیوست، حواریون به تجدید پیمان پرداختند، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 52 سوره آل عمران) در این مورد می‌فرماید:

« فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ » پس چون عیسی از آنان (بنی اسرائیل) احساس کفر کرد، گفت: یاران من (در حرکت) به سوی الله؟ حواریون (که شاگردان مخصوص او بودند) گفتند: ما یاوران (دین) خدا هستیم که به خداوند ایمان آورده‌ایم و تو (ای عیسی!) گواهی ده که ما تسلیم (خدا) هستیم.

حواریون خواستار مائده از آسمان شدند:

در مورد غذاهای آسمانی (مائده) درآیاتی از قرآن عظیم الشان مباحثی مطرح شده است اما در مورد اینکه نوع و جنس این غذای آسمانی چگونه است، و جزئیات این غذا به چه شکل است، بحثی به عمل نیامده است.

برخی از مفسرین می نویسند که: مائده یا غذای آسمانی اعجازی بود برای حقانیت رسالت پیامبران در مقابل انسان‌های سرسخت و لجوج که آیات روشن الهی را نادیده می‌گرفتند و در برابر دعوت برحق پیامبران الهی درخواست اعجاز این چنین غذای رامی‌کردند.

طوری‌که مائده آسمانی بر بنی اسرائیل به اعجاز حضرت موسی علیه السلام نازل شد. و حضرت عیسی علیه السلام نیز به تقاضای حواریون، که از آن حضرت تقاضا کردند تا خداوند برای آنان غذای آسمانی نازل نماید.

خواننده محترم!

اگرما به زندگی حضرت ابراهیم خلیل الله دقت بعمل اریم در خواهیم یافت که وی ایمان راسخ، به معاد انسان‌ها داشت که روزی خداوند همه را زنده خواهد نمود، مگر به آن هم از پروردگار خویش می‌طلبد که شکل زنده کردن مردگان را به او نشان دهد تا از نزدیک آن را مشاهده نماید. هنگامی که مورد بازخواست خداوند قرار گرفت و خطاب آمد که، مگر ایمان به قدرت من نداری وی در جواب گفت بلی دارم!

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَاخْذُ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (آیه 260، سوره بقره) (و به یاد آور وقتی را که

ابراهیم گفت: ای پروردگارم! به من نشان ده که چطور مرده‌ها را زنده می‌کنی؟ الله گفت: آیا ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی ایمان دارم، و لیکن می‌خواهم که دلم مطمئن شود، الله گفت: پس چهار پرنده را بگیر باز آنها را نزد خود قطعه قطعه کن باز هر قطعه از آنها را بر کوهی بگذار، باز آنها را بخوان، پس می‌بینی که دویده به نزد تو می‌آیند، و بدان که الله غالب باحکمت است.)

حضرت ابراهیم خلیل الله گفت: بلی ایمان راسخ دارم که تو مردگان را زنده می‌کنی، ولی برای بالابردن ایمان و تکمیل مراتب یقین می‌خواهم آن را به طور محسوس ببینم. حالا می‌بینیم که عین این حادثه در مورد حواریون حضرت عیسی علیه السلام نیز تکرار شده است.

بادر نظر داشت اینکه حواریون حضرت مسیح، به شخص حضرت عیسی علیه السلام عقیده راسخ و قوی داشتند، ولی برای کسب اطمینان بیشتر و بالابردن مراتب یقین و ایمان خود، از او درخواست نمودند که از الله بخواهد برای آنها از خوراکه های آسمانی فرود آورد. این معجزه خواهی نه به آن معنا ست که گویا آنان در نبوت حضرت عیسی شکی و تردید داشته، بلکه، این در خواست شان برای کسب یقین بیشتر و تحصیل بالاترین مراتب ایمان بود؛ زیرا انسان هر چه هم به مطلبی مؤمن باشد باز مایل می شود که آن را از نزدیک لمس و مشاهده نماید.

طوری‌که قرآن عظیم الشان در (آیه 112 و آیه 113 سوره مائده) می‌فرماید: «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ ۱۱۲ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝ ۱۱۳»

(یاد آور شو وقتی که حواریون (همراهان مخلص عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا

پروردگار تو می‌تواند که بر ما خوانی (پُر از طعام) از آسمان فرود آرد؟ عیسی گفت: اگر مؤمن هستید، از الله بترسید. (113) گفتند: می‌خواهیم که از آن بخوریم، و دل‌های ما (آرام گیرد و) مطمئن شود و بدانیم که به ما راست گفته ای، و بر نزول آن از گواهان باشیم.)

حضرت عیسی علیه السلام از این در خواستات و تقاضای حواریون خویش که بوی شک و تردید به مشام میرسید، و طوری با خود فکر می‌کرد که: بعد از آوردن این همه آیات و نشانه به حواریون گفت: «از الله بپرهیزید اگر ایمان دارید». (سوره مائده 112) .

قابل تذکر است که

چون حواریون شیوهی سؤال شان از عیسی علیه السلام کمی بی‌ادبانه بود، به جای «یا رسول الله»، گفتند: «یا عیسی» و به جای «آیا خدا لطف می‌کند» گفتند: «آیا می‌تواند؟» و به جای «پروردگار ما»، گفتند: «پروردگارت»، جواب «اتَّقُوا الله» شنیدند. ولی دیری نگذشت که به اطلاع حضرت عیسی علیه السلام رسانیدند که ما هدف نادرستی و غلطی از این پیشنهاد نداریم، و غرض ما لجاجت و رزی نیست بلکه «می‌خواهیم از این غذا بخوریم» و علاوه بر نورانیتی که بر اثر تغذیه از غذای آسمانی در قلب ما پیدا می‌شود، زیرا تغذیه به طور مسلم در روح انسان مؤثر است (قلب ما اطمینان و آرامش پیدا کند و با مشاهده این معجزه بزرگ به سرحد عین الیقین برسیم و بدانیم آنچه به ما گفته ای راست بوده و بتوانیم بر آن گواهی دهیم». (سوره مائده/ 113). بعد از اینکه حضرت عیسی علیه السلام، از حسن نیت در خواست حواریون در (مائده آسمانی) آگاهی حاصل نمود، خواسته آنها را به پیشگاه پروردگار به این صورت منعکس کرد: «خداوندا مائده ای از آسمان برای ما بفرست تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه ای از ناحیه تو محسوب شود و به ما روزی ده، تو بهترین روزی دهندگان هستی». (آیه 114 سوره مائده).

خداوند متعال این دعائی را که از روی حسن نیت و اخلاص صادر شده بود اجابت کرد، و به آنها فرمود: «من چنین مائده ای را بر شما نازل می‌کنم، ولی توجه داشته باشید، بعد از نزول این مائده مسئولیت شما بسیار سنگینتر می‌شود و با مشاهده چنین معجزه آشکاری هر کس بعد از آن، راه کفر را بپوید او را چنان مجازاتی خواهم کرد که احدی از جهانیان را چنین مجازاتی نکرده باشم» (سوره مائده آیات 115).

ایمان و اطمینان قلبی:

ایمان در لغت عبارت است از: تصدیق در مقابل تکذیب. و در اصطلاح ایمان عبارت است از: اقرار به زبان، تصمیم و پیمان قلبی و عمل با اعضا و جوارح، اما «اطمینان» و طمأنینه در لغت به معنای آرامش خاطر بعد از بی‌تابی و اضطراب است.

فرق ایمان و اطمینان قلبی:

گاهی انسان به وسیله استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است به چیزی یقین داشته باشد و با این استدلال، عقلش راضی شود، ولی آرامش خاطر نداشته باشد. اما اگر نسبت به آن چیز اطمینان قلبی داشت این اطمینان باعث آرامش خاطر و سکون قلب او می‌شود.

نصرانی یا نصاری:

- نصرانی یا نصاری برگرفته از دو چیز است:
- بعضی گویند: چون عیسی علیه السلام در شهر ناصره متولد شده و یا زمان کودکی و طفولیت ایشان در آنجا سپری گشته، در نتیجه مدعیان پیروی از ایشان را نصرانی و نصاری گفتند، در «اقرّب الموارِد» آمده: نصرانی منسوب به ناصره است بر غیر قیاس.
 - بعضی گویند: نصاری به معنی انصار یعنی یاری دهندگان است که در اصل از «مَنْ أَنْصَارِ إِلَى اللَّهِ» (آیه 14: این سوره) گرفته شده سپس بعد از منسوخ شریعتشان این نام بر آنها قرار گرفت.

والله اعلم بالصواب

پایان

منابع و مأخذ های عمده:

- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم (تالیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول علامه جلال الدین سیوطی ترجمه از عبد الکریم ارشد فاریابی)
- تفسیر انوار القرآن - نوشته: عبدالرؤف مخلص هروی
- فیض الباری شرح صحیح البخاری داکتر عبد الرحیم فیروز هروی
- تفسیر طبری - امام المفسرین
- صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی
- تفسیر المیزان
- تفسیر پرتوی از قرآن
- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر (متوفی سال 774 هـ)
- مفردات الفاظ القرآن، از راغب اصفانی
- تفسیر معارف القرآن مولف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا محمد یوسف حسین پور
- تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب (متوفی سال 1387 هـ)
- تفسیر نور تألیف دکتر مصطفی خرّم دل
- صحیح مسلم
- صحیح البخاری